

بہارِ اُردو

پسر امیر اطور
یونجہ برہا

ہوی
Houpa



پسر امیراطور یونجه برها

فاطمه فروتن اصفهانی

تصویرگر: ساناز باقرالعلوم یزدانی

برای کودکانی که گم شده است!

پسر امپراطور یونجه برها

نویسنده: فاطمه فروتن اصفهانی
تصویر گر: ساناز باقر العلوم یزدانی
ویراستار: آمنه رستمی
مدیر هنری و طراح جلد: فرشاد رستمی
طراح گرافیک: الهه جوانمرد
چاپ اول: ۱۳۹۵
تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه
قیمت: ۸۰۰۰ تومان
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۰۲۵-۳۹-۹



آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه دوم الف، پلاک ۳/۱
واحد دوم غربی، صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵
تلفن: ۸۸۹۶۴۶۱۵
همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.
استفاده از بخش‌هایی از متن کتاب، فقط برای نقد و معرفی آن مجاز است.
www.hoopa.ir
info@hoopa.ir

سرشناسه: فروتن، فاطمه، ۱۳۴۸-
عنوان و نام پدیدآور: پسر امپراطور یونجه برها/
فاطمه فروتن اصفهانی؛ تصویر گر: ساناز باقر العلوم
یزدانی؛ ویراستار: آمنه رستمی؛
مشخصات نشر: تهران: هوپا، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری: ۹-۳۹-۲۵-۸۰-۶۰۰-۹۷۸-۶۰۰-۸۰۲۵-۳۹-۹
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
یادداشت: گروه سنی: ب.ج
موضوع: داستان‌های تخیلی
شماره افزوده: باقر العلوم یزدانی، ساناز، ۱۳۶۸-
تصویر گر
شماره افزوده: رستمی، آمنه، ۱۳۶۲-
ردپنداری دیویی: ۱۳۹۴ پ ۵۸۱ ف ۱۴ دا
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۴۱۱۷۷۵۴

کتاب تاریخ زنده

وقتی استاد ک.ت.ز. که معنی‌اش می‌شود (کتاب تاریخ زنده) بعد از سال‌ها تصویری از گذشته را به خاطر آورد، ماه‌پری هم که موهای سیاه پرکلاغی‌اش را تو آینه شانه می‌زد، صدای شکستن طلسم را شنید. شاید هم اول ماه‌پری که موهای سیاه پرکلاغی‌اش را تو آینه شانه می‌زد، تصویری از گذشته‌اش را به خاطر آورد و بعد استاد ک.ت.ز صدای شکستن طلسم را شنید. به هر حال این قضیه زیاد فرق نمی‌کند...

هرچه بود ماه‌پری با خوش‌حالی گفت: «بالاخره طلسم شکست! پس من به زودی عروس خواهم شد.»



اما هرچه انتظار کشید، شاهزاده‌ای برای نجات او نیامد. از بالای درخت سرک کشید. فکر کرد خواب می‌بیند. چشم‌هاش را مالید و از دیدن نور خورشید چندتا عطسه کرد و تازه آن وقت فهمید خواب نیست و کاملاً بیدار است! از باغ، دیو و شاهزاده خبری نبود، اطرافش تا چشم کار می‌کرد ساختمان‌های بلند بود و کارگرهایی که مثل مور و ملخ مشغول ساختن خانه‌هایی بودند که سقفشان آسمان را پاره کرده بود.

ماه‌پری پایین آمد. با تعجب دور و برش را نگاه کرد. کارگری با فرغون پر از ماسه سریع به طرفش آمد: «اوهوووی... از سر راه برو کنار، کله‌ی سحر اینجا چه کار می‌کنی؟»

ماه‌پری خودش را کنار کشید و گفت: «شما طلسم من را شکستی. اکنون با من این‌طور حرف می‌زنی؟ شما چطور شاهزاده‌ای هستی؟! این چه جور اسب سفیدی‌ست؟!» به فرغون اشاره کرد. کارگر که بیست و دو سه سال بیشتر نداشت، خندید:

«شاهزاده؟! من؟! اصلاً تو کی هستی؟»

ماه‌پری هر چه من... من کرد، چیزی از گذشته یادش نیامد، فقط می‌دانست تو باغی که دیو از آن نگهداری می‌کرده زندانی بوده تا شاهزاده‌ای دلاور سوار بر اسب سفید طلسم را بشکند و او را نجات دهد و البته بعد هم به آرزوش برسد و با شاهزاده عروسی کند. اما حالا از آن باغ چیزی جز همین درخت نمانده بود، اصلاً شاید باغ ناپدید شده بود؟!

کارگر از دیدن دختری که او را با شاهزاده اشتباه گرفته بود بدش نیامد و دست از کار کشید و گفت: «فکر نکن، من هم خیلی خاطر خواه دارم، هر کس زن من بشود، بختش از خواب بیدار می‌شود، الکی دنبال این یارو که گفتی نگرد. اگر شماره‌ای چیزی داری، بده ننه‌ام بیاید خواستگاری.» ماه‌پری دید حرف زدن با شاهزاده‌ی گیج‌وویج فایده ندارد، تصمیم گرفت دنبال باغ گم‌شده‌اش بگردد.

چروک‌های استاد

وقتی استاد ک. ت. ز بعد از سال‌ها تصویری از گذشته‌اش را به خاطر آورد یا صدای شکستن طلسم را شنید، در خواب مصنوعی (هیپنوتیزم) بود و چشم‌هاش که حتی موقع خواب واقعی باز بود، بسته شد. این را روان‌پزشک مخصوصش دید! دکتر خیلی سریع این خبر باور نکردنی را به انجمن جلوگیری از فاجعه اطلاع داد که مسئول نگهداری از استاد بود و خیلی سریع‌تر، پزشکان مخصوص استاد برای معاینه‌اش آمدند!

دکتر پوست بعد از معاینه‌ی دقیق با تعجب گزارش داد: «چروک صورت استاد از دوهزار و سیصد و بیست به



دوهزار و سیصد و نوزده رسیده!!!»

یکی از چروک‌ها به دلیل نامعلومی گم شده بود. انجمن نمی‌دانست به خاطر این اتفاق باید خوشحال باشد یا ناراحت!

استاد یک کتاب تاریخ زنده بود که تمام مسائل تاریخی کوچک و بزرگ را می‌دانست، برای مثال، مراحل پُست از اسب‌های چاپار تا پُست الکترونیکی را مو به مو با تاریخ دقیق توضیح می‌داد. وقتی موزه می‌خواست درباره‌ی مسائل تاریخی، از ریخت‌شناسی قصه‌های پریان تا اتفاق‌های تاریخی و جنگ، تحقیق کند، روان‌شناس مخصوص استاد می‌آمد، استاد با کمک دکتر به خواب مصنوعی (هیپنوتیزم) می‌رفت، سیم‌هایی به سر و کله‌اش وصل می‌شد که سر هر کدامشان یک روان‌نویس بود تا خیلی راحت و روان اطلاعات ذهن استاد را بنویسند. کارشناس موزه می‌پرسید و استاد جواب می‌داد. البته جواب را روان‌نویس‌ها از ذهن



نشر هوپا همگام با بسیاری از ناشران بین‌المللی از کاغذهای مرغوب با زمینه‌ی کرم استفاده می‌کند، چرا که نور را کمتر منعکس می‌کنند و چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود. سبک‌تر از کاغذهای دیگرند و جایه‌جایی کتاب راحت‌تر می‌شود. و مهم‌تر اینکه برای تولید این کاغذها درختی قطع نمی‌شود.

به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر